

به این گوشی که وحدت از تمیزش ننگ می دارد
طنین پشه ای گربشنوم، الهام می گیرم

«مولانا بیدل»

و چنین است که به اعتقاد برخی منتقدان، شاعر پیامبری است کوچک، مبعوث خدا، هستی و سرنوشت، که برخاسته است تا دنیایی بزرگ بسازد.

«وحی» را به دو مفهوم مصدری و اسم مصدر، مرادف «الهام» می دانند. ^۱ همه آثار بزرگ شعر، محصول چنین لحظات بارش آسمانی اند. وقتی حس شاعر بر عقل و منطق او چیره است، وقتی تمام هستی را در دلش شناور می بیند، وقتی احساس می کند جهان با تمام پیچیدگی اش، در دل او ساده و کوچک شده است، تمام وجودش واژه می شود و در دهانش

همه چیز، یک جا اتفاق می افتد، زبان، شکل، تصویر و عاطفه و مضمون، بی آن که شاعر از پیش بدان اندیشیده یا خود را برای چالش بزرگ حس و اندیشه با طبیعت، مهیا کرده باشد. کلمه ها دسته دسته و آرام آرام وحی می شوند، و او (شاعر) آنها را لرزان و مضطرب می نویسد. کسی بیرون شخصیت او، بیرون از دنیای شگفت انگیزش، شبیه احساس او ایستاده است. واژه ها را دسته دسته به او یادآوری می کنند. واژه هایی را که می شناخت، اما از یاد برده و گم شان کرده بود. و اینک او آنها را یافته است. بیان شان می کند تا از درون خود به بعثت برسد.

مصطفی علی پور

شعر و الگام

در این کتاب شعرها را در قالب
 سبک‌های مختلف بیان کرده‌ام
 و سعی کرده‌ام تا حد امکان
 زیبایی و درخشندگی آن‌ها را
 در این چاپ بازتاب دهم. امید است
 این مجموعه بتواند در گسترش
 آشنایی با این هنر زیبا
 و پرکار سهمی داشته باشد.
 مصطفی علی پور

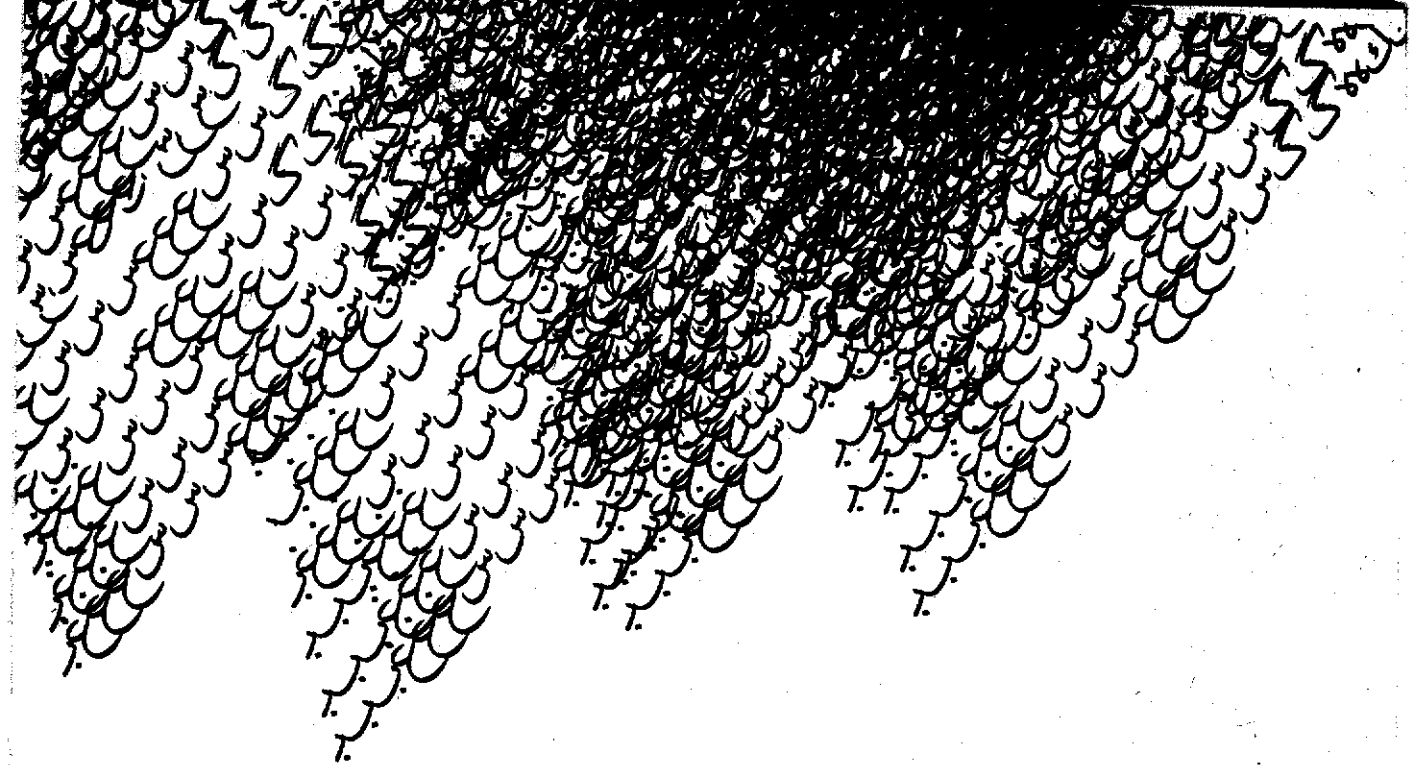
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

تنها این بخش از کار آفرینش است که با کشف و شهود از آن گونه که بندتو کروچه (Benedetto Croce) می‌گفت، همسوست. کروچه، دوزخ برای کسب دانش قائل بود، یکی استدلال و تمقل، دیگری شهود و مکاشفه. وی شهود و مکاشفه را مخصوص زیباشناسی می‌دانست که به واسطه آن شناخت فرد حاصل می‌شود.^۱

بدیهی است آنچه زیباشناسی، بدان متعلق است، هنر است، در مفهوم عام آن، و شهود و مکاشفه، رابطه‌ی واسطه انسان است با آنچه ورای هستی است، همان که منبع الهام

می‌رقصد. شاعران، خود به لحظاتی از این دست در سرنوشت خویش معترفند، هر چند با منطق دانش سازگار نباشد. نیما به شاعران جوان توصیه می‌کند:

«با طبع خود لجاجت نداشته باشید، مانند غلام، گوش به فرمان او باشید، تا چه وقت شما را صدا می‌زند. چه بسا در دل شب که ناگهان از خواب می‌پرید، در حین راه رفتن در کوچه، چه بسا در مجالس مهمانی، شما باید خود، فوراً از همه چیز چشم ببوشید و به او بگویید: «ای فرمانروا! حاضرم.» یک پاره کاغذ از هر جا به دست بیاورید و یک نوك مداد، کافی است.^۲»



اوست، و حضرت حافظ از آن به «طبع خداداد» تعبیر می‌کند. وقتی در پاسخ به نگاه رشک انگیز بیمارگون سست نظامان، به اعتراض می‌گوید:

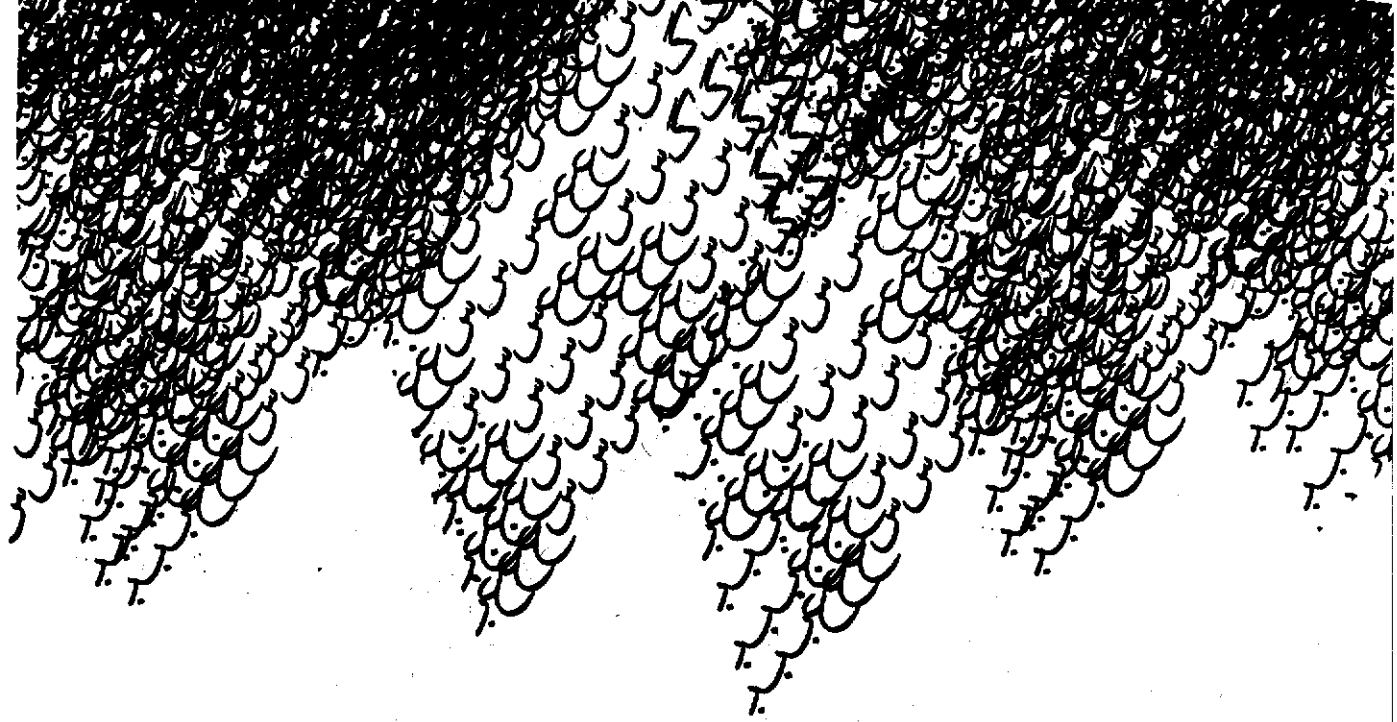
حسد چه می‌بری ای سست نظم بر حافظ
قبول خاطر و لطف سخن، خداداد است

که بسیار شباهت دارد به آنچه که پل والرئ، شاعر فرانسوی (Paul Valery) درباره خلّاقیت می‌گوید. والرئ و استیون اسپندر، یک یا دو سطر اوک هر شمیری را خدادادی می‌دانند. پس از آن یک یا دو سطر، کار پرتقلای شاعر شروع می‌شود.^۴ اما آنچه به بخش خدادادی شعر، به تعبیر حافظ و والرئ مربوط می‌شود، تردیدی نیست که فرمان ناخودآگاه و جلیبه و شهودی است که همه شاعران، کم و بیش از آن بهره‌مندند؛ یعنی همان «مکاشفه». از آن نوع که عارفان دارند، با این تفاوت که عارفان، هرگز به افشای آنچه کشف کرده‌اند، تن نمی‌دهند. حال آن که شاعران، فقط برای آن شاعرند که مکاشفه خویش، خوابها و کابوسهای خویش را جار بزنند. همچنان که رنه ویل (Rene Vill)، منتقد فرانسوی می‌گفت.^۵ هر چه شاعران از این جلیبه آسمانی بهره‌مندتر باشند، بخش خدادادی اثرشان، بزرگتر و جدی‌تر خواهد بود. و گاه، آن چنان است که تمام لحظه‌های سرودن، مکاشفه‌ای می‌شود، مثل آنچه در مولانا و شعر او می‌بینیم، وقتی اعتراف می‌کند:

تو مپندار که من شعر به خود می‌گویم
تا که هشیارم و بیدار، یکی دم نزنم

این نظر که به قول حافظ و والرئ، شعر، خدادادی است،

نظر عام قابل قبولی بوده است. فلاسفه نیز با زبان خاص خود بدان اشاره دارند. حتی افلاطون از آن نیز فراتر می‌رود. از نظر او تا شاعر، الهام نیابد، نمی‌تواند دست به ابداع و کشف بزند.^۶ منشأ این الهام از نظر افلاطون، خدایی است به نام «میوز» یا الهه شعر، هر چند دانش روان شناسی آن را مردود بداند.^۷ میوز از نظر افلاطون، به شاعر، الهام می‌شود و واژه‌ها را به او وحی می‌کند. و از این نظر، شاعران به پیامبران شبیه می‌شوند. شارل بودلر، شاعر را پیامبر می‌داند، فقط بدان دلیل که الهام، منبع قدرت و نبوت اوست. این که اخوان ثالث، اساساً در تعریف شعر، آن را محصول بی تایی شاعر در پرتو شعور نبوت می‌داند، آیا تأکیدی بر پیامبری شاعران نیست؟ تنها در این صورت است که شاعران، پیامبرانند، با این تفاوت که واژه‌ها بر خودآگاه پیامبران وحی می‌شود و بر ناخودآگاه شاعران. تردیدی نیست که شاعران در انتخاب نوع الهام، یعنی آنچه بر آنها وحی می‌شود، تا حدی موثرند و تا حدودی انتخابگر؛ یعنی کنشهای ذهنی شاعر در رفتارهای روانی-اجتماعی وی، احساسات و عواطف فردی او، نیز طبقه اجتماعی و تاریخی اش، در شکل و فردیت آنچه که به وی الهام می‌شود، تأثیر خواهد داشت. تنها این بخش از ابداع است که خودآگاه شاعر، دست اندر کار می‌شود. شاید آنچه را که پیتر وستلند (P. Westland)، منتقد انگلیسی، درک و مشاهده می‌گوید^۸ و از آن به الهام تعبیر می‌کند، همان همزیستی مسالمت آمیز خودآگاه و ناخودآگاه باشد. درک، همان خودآگاه و مشاهده ناخودآگاه است که در وحی واژه به شاعر دخالت



می گوید، با وی همفکر می شود. و شاید به همین دلیل است که شاعران با همه امتیازات خلاقیتی که از نظر افلاطون دارا هستند، در آرمان شهر وی جایی ندارند.

پی نوشتها:

۱. همایی، جلال الدین. تفسیر مثنوی مولوی، تهران. نشر آگاه، چاپ سوم، ۱۳۶۰، ص ۱۴.
۲. پوشیج، نیما، حرفهای همسایه، تهران. انتشارات دنیا، چاپ پنجم، ۱۳۶۳، ص ۷۹.
۳. کروچه، بندتو، کلیات زیباییشناسی، ترجمه فواد روحانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ص ۵.
۴. براهنی، رضا، طلادرمس، ج اوک، ناشر: نویسنده، چاپ اوک، ۱۳۷۱، ص ۱۱۱.
۵. رنه ویل، برای شاعران نیز مانند عارفان، شهود قائل بود. با این تفاوت که شاعران، محصول شهود خود را بیان می کنند، ولی عارفان دم درمی کشند، و به قول مولانا دهانشان را مهر می کشند و می دوزند...
۶. براهنی، رضا، طلادرمس، ج اوک، ص ۱۰۵.
۷. همان، ص ۱۰۲.
۸. اسدپور، یارمحمد، پیوند شعر موج ناب با مذهب (مقاله)، روزنامه سلام، ۸ مهر ۱۳۷۶.
۹. وستلند پیتز، شیوه های داستان نویسی، ترجمه: محمدحسین عباس پور تیمجانی، تهران، مینا، چاپ اوک ۱۳۷۱، ص ۴۸.
۱۰. ناصر خسرو، دیوان، به اهتمام مجتبی مینوی و دکتر مهدی محقق، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، قصیده ۶۰.
۱۱. اخوان ثالث، مهدی، ارغنون، تهران، مروارید، چاپ پنجم، ۱۳۶۱، ص ۱۶۵.
۱۲. المعری ابوالعلاء، رسایل، بیروت، ۱۸۹۴ م، ص ۲۲۹.

دارد. شاعران فارسی زبان نیز این نکته را که شعر، وحی وازگان است و شاعران، کمتر در این نزول مقدس، دخالت آگاهانه دارند، - جز در مواردی که قبلاً ذکر شد، - به خوبی دریافته و باور دارند. آنچه افلاطون به میوز (الهه شعر) تعبیر می کرد، شاعران فارسی زبان، به پیروی از برخی از گویندگان عرب «تابعه» می گفتند. ناصر خسرو می گوید:

بازیگری است این فلک گردان
امروز کرد تابعه تلقینم^{۱۱}

اخوان ثالث نیز در ارغنون، روح ساحرانه شعر را ناشی از قدرت جادویی شگفت انگیز «تابعه» می داند:

گفتم سحر به تابعه کای جادوی ظریف!

کز توست شعر و شاعری، ار سحر و ساحری است^{۱۲}
بی شک ابوالعلاء معری با صراحت بیشتری به حضور پدیده ای بیرون از شخصیت شاعر اشاره می کند، که واژه ها را «یک حرف و دو حرف» بر زبان شاعر جاری می سازد. چیزی که او آن را برخلاف افلاطون که «الهه شعر» می دانست، شیطان می داند:

«إن لكل شاعر شیطاناً یقول الشعر علی لسانه»^{۱۳}

(به درستی برای هر شاعری، شیطانی است که شعر را بر زبان او قرار می دهد.)

اگر چه ابوالعلاء، در منبع الهام شاعران با افلاطون هم عقیده نیست، که افلاطون منبع الهام را میوز (خدای شعر) و ابوالعلاء «شیطان» می خواند، لیکن با اعتقاد به شیطانی بودن منبع الهام، در جنون و دیوانگی شاعران، آن گونه که افلاطون